

نقطه گره‌های مثبت و منفی در اتحاد ملی*

دکتر عبدالوهاب فراتی**

چکیده

اتحاد ملی در سطح نیروها و نخبگان سیاسی، به معنای قبول تفاوتها و اختلاف سلیقه‌ها در روند اجماع ملی است که معمولاً در ادبیات سیاسی از آن به اتفاق بر خطوط قرمز، یاد می‌شود. مبحث کانونی این نوشتار، معنای اتحاد ملی و علل تأخر آن در میان جناحها و گروههای ایران پس از انقلاب است.

واژه‌های کلیدی: اتحاد ملی، وفاق انقلابی، بایسته‌ها، نبایسته‌ها.

تاریخ تأیید: ۸۶/۰۹/۱۶

* تاریخ دریافت: ۸۶/۰۷/۲۰

** عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قم.

الف) نقطه گره‌های منفی در وفاق انقلابی

مبحث کانونی این نوشتار، بررسی اتحاد ملی و علل تأخر آن در میان جناحها و جریانهای سیاسی در ایران پس از انقلاب است. اتحاد ملی در میان مباحث اجتماعی، اهمیت فراوانی در یکپارچگی سیاسی و تأمین منافع ملی دارد. شاید امروزه به دلیل سادگی و پیش‌پا افتادگی وحدت و اتحاد ملی، سخن مجدد از آن، به نوعی تکرار به حساب آید، اما تأکید دوباره آن از سوی مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، یادآور این سخن از امام خمینی رحمته است که فرمود:

باید هی تلقین کنیم ما به هم، هر کس موعظه می‌کند همین را بگوید، هر کس سخنرانی می‌کند همین مطلب را بگوید، خیال نکند این را گفته‌اند، باید همیشه گفت، باید به گوش مردم و به گوش ملت و به گوش همه ارگانهای دولتی هی خواند به اینکه فراموش نکنید وحدت را، هی بگویید وحدت و دنبالش نباشید، عملاً با هم وحدت داشته باشید، شما برادرهای هم هستید.

وحدت در اندیشه آن فقید، چنان اولویت و اهمیت داشت که از آن به تعبیراتی یاد می‌نمود که کمتر درباره موضوع دیگری به کار می‌برد.^۱ اصطلاحاتی مثل نعمت الهی، کلید پیروزی، معجزه، برادری، اساس پیشرفت و واجب شرعی، تعابیر زیبایی هستند که در بیانات ایشان به کار رفته‌اند. اما آنچه همواره وی را در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی نگران می‌کرد، تفرقه و جدایی بین نیروهای انقلاب بود. چرا که از نظر امام خمینی رحمته، تفرقه گویاترین نشانه‌ای است که حکایت از این امر می‌نماید که قیام ما برای خدا نبوده است. ایشان در همان ماههای نخستین انقلاب، بیانی غم‌انگیز اما مهم در این باره دارد که تاکنون کمتر مورد استناد قرار گرفته است:

در سوره هود وارد است: «**هاستقم كما أمرت ومن تاب معك**»، یعنی استقامت کن و بر جای ایست آن طور که مأموری، با کسی که توبه کرد با تو. و در حدیث وارد است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «**شیتنی سورة هود لکان هذه الاية**»، یعنی پیر کرد مرا سوره هود، برای خاطر اینکه... آن حضرت بیم آن داشت که مأموریت انجام نگیرد و الا خود آن بزرگوار استقامت داشت... شما ملت ایران قیام کردی... همه فریاد می‌زدید ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم... امر اول «**قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله منتهی و فردی**» را که فرموده‌اند قیام کنید برای خدا، اطاعت کردید، باقی مانده است امر دوم «**هاستقم كما أمرت ومن تاب معك**»، استقامت کنید، این قیام را حفظ کنید.^۲

در واقع حضرت امام، کلمه «ما امرت» در آیه شریفه را همان جمهوری اسلامی می‌گرفت و از استقامت انقلابیون یا همان «من تاب معك» می‌هراسید. بدون تردید، آنچه او را این چنین هراسناک می‌کرد و از تضعیف جمهوری اسلامی بیمناک می‌ساخت و آن را نشانه قیام برای غیر خدا می‌دانست، تفرقه و تخریب درونی انقلابیون بود. به همین دلیل بود که آن حضرت، اختلاف

طهر

ملل
ششم - شماره ۲۴ - زمستان ۱۳۸۶

و تفرقه را منشأ تمام بدبختیها و عقب‌ماندگیهای مسلمانان می‌دانست و از آن به سم مهلک، انتحار و خودکشی^۴ یاد می‌کرد و تفرقه‌افکنان را جنود ابلیس می‌شمرد ولو اینکه نماز شبشان ترک نشود، چرا که از نظر وی، اختلاف ریشه در حب نفس انسان دارد و آدمی را از وصف رحمانیت الهی یعنی اتحاد جدا می‌سازد.^۵

از این رو، باید همواره پرسید که اتحاد بین نیروهای سیاسی چگونه میسر است و چطور می‌توان آن را در بین نیروهای ملی بسط داد یا تقویت کرد. علاقه‌مندم در پاسخ به این پرسش مفهوم اتحاد ملی را آزادانه به معنای وفاق سیاسی تأویل برم. اجمالاً وفاق سیاسی، یعنی تعریف آگاهانه از حدود اختلافات و اتفاق نظرها، و این چیزی است که ما امروزه فاقد آنیم. وفاق سیاسی، اصطلاحی است که بیشتر در مقابل وفاق انقلابی به کار می‌رود. وفاق انقلابی، وفاقی است غیرارادی و غیرعقلانی که معمولاً در شرایط انقلابی رخ می‌دهد و ممکن است در شرایط پساانقلابی به وفاق سیاسی بینجامد یا نینجامد.

شاید یکی از دلایل مهم در به تأخیر افتادن اتحاد ملی در بین نیروهای سیاسی آن باشد که وفاق انقلابی در جمهوری اسلامی، به وفاق سیاسی تبدیل نشده است. وفاق انقلابی بدین مفهوم است که بخشهایی از جامعه بنا به دلایلی گردهم می‌آیند و در امر سرنگونی رژیم پیشین مشارکت می‌جویند. این مشارکت که امری احساسی و غیرارادی است، بیشتر برخاسته از خصایص زیباشناختی آرمانهای یک انقلاب است. معمولاً آرمانها و ایدئولوژی در هر انقلابی، مجمل و کلی و مبهم‌اند و در جریان شورشهای خیابانی و اعتراضات عمومی در همان سطح باقی می‌مانند. این ویژگی، علاوه بر اینکه به آرمانهای یک انقلاب، جذابیت و زیبایی خاصی می‌بخشد، عملاً خود انقلاب را نیز به یک رخداد عاشقانه تأویل می‌برد و آن را در نسبتی عاطفی با انقلابیون قرار می‌دهد و این چیزی است که روزا لوکزامبورگ می‌گوید: در فضای انقلابها، همواره اشتقاقها تبدیل به وفاق ملی می‌شود. یعنی طبیعت هر انقلابی اقتضا می‌کند که شقاق و پراکندگی جای خود را به وفاق و همدلی بسپارد.

علت دیگر را می‌توان در این سخن لاکلاو جست‌وجو کرد که از آن به حضور یک نقطه گره منفی تعبیر می‌کند. یعنی وقتی چیزی (مثل سلطنت پهلوی) برای سلب کردن وجود دارد و به طور مشترک در همگان وجود دارد، آرام آرام سبب پیوند هویت‌های متکثر در جامعه می‌شود.

علت سوم، آن چیزی است که می‌توان از آن به فضای گفتمانی تعبیر کرد و زمینه‌ساز انقلاب است. فضای گفتمانی که در نهضت اسلامی ایران به وجود آمد، آن قدر غنای مفهومی داشت که تمام خرد گفتمانهای آن روز را گردهم می‌آورد و به آنها معنا می‌بخشید. اگر در گفتمانهای رهایی‌بخش آن روزگار مثل مارکسیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم، از موضوع

امپریالیسم سخن به میان می‌آمد، در عرضه گفتمان انقلاب اسلامی از مقوله استکبار بحث می‌شد که فراگیرتر از موضوع امپریالیسم بود. استکبار در فرهنگ قرآنی، امپریالیسم را در درون خود دارد، اما فراسوی آن یک فضای مفهومی پدید می‌آورد که از یکسو استضعاف و از سوی دیگر استبعاد را پوشش می‌داد. استعمار و استثمار در این مجموعه جای می‌گرفت. یا آن‌گاه که از کاربرد کار در برابر سرمایه بحث می‌شد، امام خمینی ره می‌فرمود: خداوند کارگر است، و یا هنگامی که نیروهای چپ از پرولتاریا سخن می‌گفتند، در فضای گفتمانی انقلاب اسلامی، واژه استضعاف به کار می‌رفت که مفهومی فراگیرتر بود و پرولتاریا را در درون خود جای می‌داد.

و سرانجام اینکه، ظهور امام خمینی ره به عنوان مخالف قدرتمند شاه و مستقر شدن او در کانون مخالفت با رژیم پهلوی، نقش مهمی در اجماع نیروهای سیاسی علیه سلطنت پهلوی داشت. او همان نقشی را ایفا کرد که لنین در انقلاب کبیر روسیه و مائو در انقلاب چین به انجام رسانده بودند. با این تفاوت که لنین حزب کمونیست را پشت سر خود داشت و پس از پیروزی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ وارد لنینگراد شد. مائو نیز رهبر حزب کمونیست چین و فرمانده نیروهای مسلح و مجهزی بود که ماهها با ارتش چیانکاجیک در بخشهایی از خاک چین جنگیده بود. این در حالی بود که حضرت امام ره، هیچ نوع سازمانی سیاسی و نیروی مسلح در اختیار نداشت، ستاد رهبری او در خارج از کشور مستقر بود، از مسجد به عنوان سنگر مقاومت و مبارزه استفاده کرد و در اوج انقلاب وارد ایران شد. امام خمینی ره در نقد رژیم پهلوی نه به بحرانهای عمومی اردوگاه امپریالیسم اشاره کرد و نه از واژه‌هایی مانند بورژوازی، الیناسیون، مدرنیزاسیون، افزایش انتظارات، توسعه ناهمگون و فقدان جامعه مدنی که در زبان سیاسی نیروهای مبارز متداول بود، بهره جست؛ واژگانی که تنها گروه اندکی آنها را به کار می‌بردند و بدین وسیله از همخوانی و هم‌زبانی با توده‌های مردمی محروم می‌شدند. همین عوامل در کنار آرمانهای کلی انقلاب بود که توانست کلیه نیروهای سیاسی را در وضعیت انقلابی به وفاق برساند و حتی تا مدتی که معمولاً از آن به ماه غسل انقلاب یاد می‌شود گرد هم نگه دارد.

ب) بایسته‌ها یا نقطه گره‌های مثبت در اتحاد ملی

نخستین دشواری از زمانی آغاز می‌گردد که روایت انقلاب دگرگون می‌شود. در روایت پیش از انقلاب، فضای زیبا و دل‌انگیزی به چشم می‌خورد و کلی و مبهم بودن آرمان و ایدئولوژی انقلاب عشقی فراگیر تولید می‌نمود. در آن بستر، فضای انقلابی به عنوان عاملی آشتی دهنده عمل می‌کرد و همچون نخ تسبیح تمام دانه‌های پراکنده را به هم پیوند می‌داد. این دانه‌ها که همان تفکرات و ایدئولوژیهای متنوع سیاسی‌اند، به تعبیر ویتگنشتاین به صورت بازیهای زبانی یک متن در می‌آیند و هرگز فراسوی مرز اتحاد به سمت پراکندگی نمی‌روند. آنچه آنها را به هم

پیوند می‌زد یک نقطه گره منفی بود. اما پس از پیروزی انقلاب، آن چیزی که می‌تواند این اتحاد و پیوند سابق را نگه دارد و تکثر و واگرایی در چارچوب را از خطر پراکندگی نجات دهد، حضور یک نقطه گره مثبت است و نه نقطه گره منفی؛ زیرا آنچه می‌بایست نفی شود از فضا خارج شده و اکنون باید در کانون و گردهاگرد یک نقطه گره ایجابی جمع شوند تا پیوند درونی‌شان تداوم یابد. تاریخ انقلابها به ما توضیح می‌دهد که انقلاب، ماه عسلی کوتاه دارد و به محض روشن شدن و جزئی شدن ایدئولوژی و آرمانهای یک انقلاب، انقلابیون دیروز به تبع تفسیرهای متفاوتی که از آرمانهای انقلاب می‌کنند، در مقابل روایت و فهم دیگران، قرار می‌گیرند و به صفا‌آرایی می‌پردازند و به تدریج وفاق گذشته خود را از دست می‌دهند. به همین دلیل، آنها از اتفاق بر سر یک جغرافیای مشترک برای اداره جامعه از هم می‌گریزند و به تخصص می‌پردازند. اینکه گفته می‌شود هر انقلابی فرزندان خود را می‌خورد، شاید اشاره به همین غیریت‌سازیهایی درونی این دوره از انقلاب باشد. از این دوره به بعد، غیرت‌سازیهها شروع می‌شود، حاشیه‌ها دچار ریزش می‌شود و همدلی متنها به منازعه متنها مبدل می‌گردد.

در برابری چنین نزاعی، آنان که در گفتمان حاکم جایی برای خود نمی‌یابند و اهداف و آرمانهای خود را در عرصه عینیت جامعه پس از انقلاب، بازتاب یافته نمی‌نگرند، آرام آرام به حاشیه می‌روند و یا بر اثر هژمونیک شدن گفتمان حاکم، به کرانه‌ها روانه می‌گردند. مشکل چنین حادثه‌ای نیز برخاسته از آن است: وفاق انقلابی به سر آمده و وفاق سیاسی که نیاز وضعیت پسا انقلابی است هنوز شکل نگرفته است. این همان جایگزین نشدن نقطه گره مثبت به جای نقطه گره منفی است. از این رو، ما می‌توانیم در اینجا از آسیبها سخن گوئیم که ما را از رسیدن به وفاق سیاسی منع می‌کنند. وفاق سیاسی به معنای حذف اختلافات نیست. در وفاق سیاسی نیز اختلاف در تفکر و رویه وجود دارد، اما بر اساس چارچوبی محکم، حل و فصل می‌شود. به همین دلیل، وفاق سیاسی بر خلاف وفاق انقلابی که احساسی و عاطفی است، وفاقی عقلانی و حداقل مبتنی بر عقل عملی است. وفاق سیاسی بر چند محور مهم تکیه دارد که فقدان آنها، آسیب‌شناسی اتحاد ملی نیز به شمار می‌آید:

۱. وفاق بر اصول اساسی نظام سیاسی؛ ۲. وفاق بر قواعد حقوقی حل اختلاف؛ ۳. وفاق در حدود عمل مجریان.

بر اساس محور نخست، قانون اساسی جمهوری اسلامی که خود بازتابی از آرمانهای مقدس انقلاب اسلامی است، مبتلا به تفسیرهای گاه متخالفی می‌شود که خود مانعی جهت هم‌افق شدن نیروهای سیاسی در گفتمان انقلاب است. قانون اساسی، موضوعات مهمی مثل آزادی، عدالت، حقوق ملت، جمهوریت و اسلامیت را در درون خود جمع کرده، اما نتوانسته آنها را نهادینه

کند؛ چون بنا به تعریفی که ما از این مفاهیم داریم، اینها قابل جمع نیستند. در مثالی روشن تر می‌توان به تنوع پایگاهها و منابع مشروعیت نظام سیاسی اشاره کرد. امروزه بخشهایی از جامعه به دلایل سنتی از رهبری نظام اطاعت می‌کنند و بخشهایی دیگر نیز به دلایل قانونی، تبعیت از وی را بر خورد لازم می‌دانند. این بدین معناست که مبنای حقوقی مورد وفاقی در خصوص سرچشمه اصلی مشروعیت نظام، در میان طرفداران این نظام وجود ندارد.

این امر علاوه بر اینکه موجب شقه‌شدن ساختار سیاسی کشور و پیدایش دو یا چندگانگی حاکمیت می‌گردد، باعث نوعی معضل پنهان مشروعیت در جمهوری اسلامی شده است که گه‌گاهی این معضل بروز می‌نماید و به کل نظام سیاسی تکانه وارد می‌کند. این ابهام و چندگانگی در پایه مشروعیت نظام سیاسی در قانون اساسی نیز نمودار شده است. گویی نویسندگان قانون اساسی و کسانی که آن را بازنگری کرده‌اند، به تعدد این مسئله را شفاف نکرده و آن را در بوته اجمال و ابهام نهاده‌اند. از همین رو، تفسیر اصول قانون اساسی به وجوه مختلف ممکن گشته و هر طائفه، جناح و حزبی بر مبنای اصول و پیش‌دانسته‌های خود به تأویل و تفسیر این اصول می‌پردازد.

در مثالی دیگر می‌توان نشان داد که چگونه اصول اقتصادی قانون اساسی که مبنای چشم‌انداز توسعه اقتصادی کشور است، نمی‌تواند نقطه گره مثبت گروهها در فعالیتهای اقتصادی باشد. بر اساس گزارش اتاق بازرگانی که در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است، تفسیر احزاب و نیروهای فعال سیاسی از اصول اقتصادی قانون اساسی، متفاوت و از درون به شدت متکثر و ناهمخوان است.

طرح

سال ششم - شماره ۲۴ - زمستان ۱۳۸۶

۱۳۲

معیار	جناح	جامعه اسلامی مهندسين	کار گزاران سازندگی	جبهه مشارکت ایران اسلامی	جمعیت مؤتلفه اسلامی	سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی
محوریت بخش خصوصی	موافق	موافق	موافق مشروط	مخالف	مخالف	مخالف
اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی	مخالف	مخالف	موافق مشروط	مخالف	مخالف	مخالف
خصوصی سازی	موافق مشروط	موافق مشروط	موافق	مبهم	موافق مشروط	مخالف
هدفمند کردن بارانه‌ها	موافق مشروط	موافق مشروط	موافق	موافق	موافق	مخالف
آزادسازی قیمتها	موافق مشروط	موافق مشروط	موافق	مبهم	موافق مشروط	مخالف
اصلاح قانون کار	موافق	موافق	مبهم	مخالف	موافق	مخالف
کاهش تصدی دولتی	موافق مشروط	موافق مشروط	موافق	موافق	موافق	مخالف
سرمایه‌گذاری خارجی	موافق مشروط	موافق مشروط	موافق مشروط	موافق	موافق مشروط	مخالف مشروط
ارز تکنرخی	موافق	موافق	موافق مشروط	مبهم	مبهم	مخالف
الحاق به سازمان تجارت جهانی	موافق	موافق	موافق	موافق	مخالف	مخالف
توسعه مشارکت‌طلبانه	موافق مشروط	موافق مشروط	مبهم	موافق مشروط	مخالف	موافق مشروط
انضباط پولی و مالی	موافق مشروط	موافق مشروط	مبهم	موافق	مبهم	موافق مشروط
توزیع مشارکت‌طلبانه امتیازات	موافق	موافق	مخالف مشروط	موافق	مخالف	موافق مشروط
درجه اعتقاد به اقتصاد رقابتی (۱۰ - ۰)	۶/۹	۵/۸	۵/۸	۵/۱	۳/۵	۱/۵

مأخذ: واحد تحقیقات ماهنامه «اقتصاد ایران»

وفاق بر قواعد حقوقی حل اختلاف که در محور دوم به آن اشاره شد، در تبدیل کردن وفاق انقلابی به وفاق سیاسی نقش مهمی دارد. در جامعه‌ای که قواعد حل اختلاف، مورد مناقشه قرار گیرد، داوری در باب اختلافات نیز مختل می‌شود و درستی و مشروعیت مجریان قانون نیز متزلزل می‌گردد. در برخی از مناقشات سیاسی و یا اقتصادی سالهای اخیر به کرات دیده شده است که برخی از گروهها و احزاب سیاسی، قضاوت مراجع قضایی کشور را قبول ندارند و فصل‌الخصومه آنان را سیاسی قلمداد می‌کنند. به همین دلیل، در پاره‌ای از موارد قاضی نیز مجبور می‌شود قسم یاد کند که رأی خود را بر اساس ملاحظات سیاسی صادر نکرده است. این در حالی است که قاضی به هنگام پذیرش در قوه قضاییه چنین قسمهایی خورده است. این نشان می‌دهد که حتی او نیز می‌داند دیگران ممکن است رأی او را نپذیرند و احتمالاً آن را حمل بر ملاحظات جناحی کنند.

برآیند و یا تالی فاسد عدم وفاق بر اصول اساسی نظام سیاسی و نیز قواعد حقوقی حل اختلاف، به مخاطره افتادن مشروعیت عمل مجریان کارگزاران دولت در عرصه‌های مختلف مدنی است که بازتاب آن نیز به جامعه سیاسی کشیده می‌شود. در چنین شرایطی گروههای سیاسی به هم بی‌اعتماد می‌شوند، در کنار هم نمی‌توانند کار کنند و فعال شدن و به صحنه آمدن خود را منوط به کنار رفتن یا حذف سایر جناحهای سیاسی می‌دانند.

همین دلایل کافی است تا نشان دهیم که اتحاد ملی نیازمند اتفاق بر سه اصل مهم است که در فقرات فوق به اجمال از آنها سخن گفتیم. به همین دلیل در تعریف وفاق سیاسی گفته شد: وفاق سیاسی یعنی تعریف آگاهانه و عالمانه از حدود اختلافات و اتفاق نظرها. این بدین معناست که وفاق سیاسی، عملی ارادی و آگاهانه است؛ عملی که وجود اختلافها را به عنوان خصلت لاینفک زندگی سیاسی مفروض می‌گیرد، اما بر اصول و پیش‌انگاره‌های مهمی در عرصه زندگی جمعی به توافق می‌رسد.

ج) نیاسته‌های اتحاد ملی

گذشته از اصول سه‌گانه‌ای که در باب الزامات ذهنی وفاق سیاسی گذشت، اساساً اتحاد ملی در سطح جامعه مدنی، باید واجد خصائص سلبی دیگری هم باشد تا مفاد آن به مصادره جناحی در نیاید. در واقع مهم‌ترین خطری که دعوت رهبر معظم انقلاب به اتحاد ملی را تهدید می‌کند، «با من» بودن است. اتحاد ملی نیازمند بستری برای با هم بودن است تا تحقق در عینیت جامعه سیاسی زمینه تحقق بیابد. دستیابی به این ایده مبتنی بر اصول چهارگانه ذیل است:

اتحاد ملی نباید خصلت و متولی جناحی داشته باشد. اتحاد ملی به نوعی روندی عمومی است که تولی عموم و مشارکت جمع را می‌طلبد. در فرضی که اتحاد ملی از سوی یک جناح در قدرت گفته شود و او خواهان اتحاد شود، به معنای «با من بودن» است و ممکن است ماهیتی ابزاری به خود گیرد. از این رو، باید این مفهوم ملی را از کمند مصادره جناحی، خارج ساخت و در تمام سالها به یک روند ملی و عمومی تبدیل کرد.

عمومی کردن اتحاد ملی نیازمند ایجاد بستری مناسب برای گفت‌وگوی آزاد میان کلیه نیروها و جناحهای سیاسی است. این بدین معناست که باید مسئله اتحاد ملی از حالت آیین‌نامه و دستوری، خارج و تبدیل به دغدغه عمومی شود. هر کس باید گوش باشد تا صدای دیگران را بشنود تا در روزگار و بختی دیگر صدایش شنیده شود.

اتحاد ملی در سطح نیروها و نخبگان سیاسی، وحدتی حداقلی است و این به معنای قبول تفاوتها و اختلاف سلیقه‌ها در روند اجماع ملی است. این همان چیزی است که معمولاً در ادبیات سیاسی از آن به اجماع سلبی یا اتفاق بر خطوط قرمز یاد می‌کنند. از این رو، نظام سیاسی باید ظرفیتی فراهم آورد تا اجماع بر مشترکات یا همان خطوط قرمز شکسته نشود و امید به وفاق بر خطوط سبز را درآینده فراهم نماید.

و بالاخره اینکه، پذیرش دیگران به معنای مشروعیت داشتن دیگری در تصمیم و عمل است. این بدین معناست یک جناح محور حق یا مصلحت عموم نیست و مصلحت عموم نیازمند مشارکت همه فعالان سیاسی در فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی است. شاید مهم‌ترین پیامد چنین رخدادی، از انفعال در آمدن نیروهای در حاشیه و پیوند دغدغه‌آمیز آنها با سرنوشت عمومی جامعه می‌باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها:

۱. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۰۳.
۲. رسول آفتاب، شماره ۲، خرداد ۱۳۸۶.
۳. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵.
۴. همان، ج ۱۳، ص ۲۴۶.
۵. همان، ص ۸۱ و ۲۵۸.

طهر